

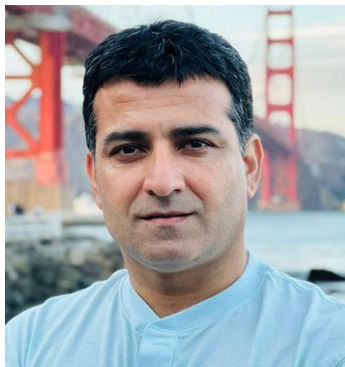
مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد



۲۰۲۶/۰۳/۲۷

بصیر عادل

جنگ ناتمام خاورمیانه؛ رقابت قدرت‌ها و فروپاشی مسیرهای دیپلماتیک



بصیر عادل

در شرایط کنونی خاورمیانه، آنچه در حال وقوع است دیگر به‌سختی می‌تواند صرفاً به‌عنوان «تنش» یا «بحران قابل مدیریت» تعریف شود. به باور من، ما عملاً وارد یک جنگ شده‌ایم—جنگی که اگرچه ممکن گاهی شدید و گاهی خفیف شده باشد، اما از نظر ماهیت، شدت و گستره درگیری، بسیاری از ویژگی‌های یک جنگ واقعی و فیصله‌کن را داراست. استمرار عملیات‌های نظامی، گسترش دامنه حملات، و ورود مستقیم بازیگران اصلی، همگی نشان می‌دهد که وضعیت برای بازی‌های دیپلماتیک سخت شده و وارد فاز نظامی تصفیه‌کن شده است. در این چارچوب، من معتقدم که مذاکرات شانسی بسیار اندکی برای موفقیت دارد. این دیدگاه نه صرفاً بر اساس برداشت‌های احساسی، بلکه بر پایه تحلیل رفتار و منافع سه بازیگر اصلی—اسرائیل، ایالات متحده آمریکا و کشورهای عربی خلیج فارس—شکل گرفته است.

1 - ورود به جنگ: از آستانه بحران تا واقعیت درگیری مستقیم

در ادبیات کلاسیک علوم سیاسی، جنگ معمولاً به‌عنوان یک درگیری رسمی میان دولت‌ها تعریف می‌شود. اما در جهان معاصر، بسیاری از جنگ‌ها بدون اعلان رسمی آغاز می‌شوند و در قالب عملیات‌های پیوسته نظامی، حملات هوایی، استفاده از فناوری‌های نوین مانند پهپادها و جنگ‌های چندلایه شکل می‌گیرند. وضعیت فعلی دقیقاً در همین چارچوب قرار دارد. ایالات متحده آمریکا و اسرائیل به‌صورت مستقیم وارد تقابل نظامی با ایران شده‌اند و این درگیری وارد هفته‌های متوالی خود شده است. استمرار حملات، تکرار عملیات‌ها، و گسترش جغرافیای درگیری نشان می‌دهد که این وضعیت دیگر «مقطعی» یا «محدود» نیست.

نشانه‌هایی که این برداشت را تقویت می‌کند عبارت‌اند از:

- تداوم حملات نظامی در یک بازه زمانی طولانی
- هدف قرار گرفتن زیرساخت‌های نظامی در سطح گسترده
- استفاده مکرر از موشک‌ها و پهپادها در سطح منطقه
- افزایش نقش مستقیم قدرت‌های بزرگ در میدان

بر اساس این شاخص‌ها، من معتقدم که ما دیگر در مرحله‌ای قرار نداریم که بتوان به‌سادگی از این جنگ عقب‌نشینی کرد یا آن را مهار نمود. بلکه عملاً وارد خود جنگ شده‌ایم و بازگشت از آن—تا زمانی که خواسته‌های اساسی طرف‌ها تأمین نشود—بسیار دشوار به نظر می‌رسد. این جنگ ممکن است از نظر شکل با جنگ‌های کلاسیک تفاوت داشته باشد، اما از نظر ماهیت، یک تقابل واقعی، گسترده و در حال تشدید است.

2 - اسرائیل: استفاده از فرصت تاریخی برای تغییر موازنه قدرت

اسرائیل یکی از اصلی‌ترین محرک‌های این جنگ است. دلیل این امر، نگاه امنیتی خاص این کشور به ایران است. در این نگاه، ایران نه‌تنها یک رقیب منطقه‌ای، بلکه تهدیدی است که در صورت تقویت، می‌تواند موازنه قدرت را به‌طور جدی تغییر دهد.

در این میان، حضور دونالد ترامپ در کاخ سفید برای بار دوم، یک عامل کلیدی است. ترامپ در دوره اول ریاست‌جمهوری خود نشان داد که یکی از نزدیک‌ترین متحدان اسرائیل است. اقداماتی مانند انتقال سفارت آمریکا به بیت‌المقدس، حمایت از توافقات ابراهیم و افزایش همکاری‌های نظامی، همگی بیانگر این همسویی هستند.

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

رهبران اسرائیل به این نتیجه رسیده‌اند که این سطح از حمایت ممکن است موقتی باشد. بنابراین، آن‌ها تلاش می‌کنند از این «پنجره فرصت» برای پیشبرد اهداف راهبردی خود استفاده کنند.

این اهداف، از دیدگاه من، فراتر از مهار ایران است. هدف اصلی، تضعیف اساسی توان نظامی، موشکی و منطقه‌ای ایران است—به‌گونه‌ای که در بلندمدت نتواند تهدیدی جدی ایجاد کند. چنین هدفی، به‌طور طبیعی، با مسیر مذاکراتی که مبتنی بر مصالحه و امتیازدهی متقابل است، همخوانی ندارد.

به همین دلیل، من معتقدم که اسرائیل انگیزه‌های قوی برای ادامه مسیر نظامی دارد و مذاکرات را—در بهترین حالت—یک ابزار ثانویه می‌داند، نه یک راه‌حل اصلی.

3 - ایالات متحده آمریکا: منطق قدرت، بازدارندگی و پیام به جهان

ایالات متحده در این معادله در موقعیتی قرار دارد که تصمیماتش تنها به خاورمیانه محدود نمی‌شود. رفتار آمریکا در قبال ایران به‌طور مستقیم با رقابت این کشور با قدرت‌هایی مانند چین و روسیه مرتبط است.

در چنین شرایطی، آمریکا نمی‌تواند به‌سادگی به توافقی تن دهد که از نظر متحدانش یا رقبایش به‌عنوان «عقب‌نشینی» تلقی شود. اگر ایران در شرایط درگیری بتواند بدون پذیرش محدودیت‌های اساسی به مسیر خود ادامه دهد، این پیام می‌تواند به سایر بازیگران منتقل شود که آمریکا در اعمال فشار ناکام بوده است.

این مسئله برای آمریکا بسیار مهم است، زیرا:

- چین ممکن است در قبال تایوان جسورتر شود
 - روسیه ممکن است در اروپا سیاست‌های تهاجمی‌تری اتخاذ کند
 - و سایر بازیگران نیز رفتار مشابهی در پیش بگیرند
- از سوی دیگر، مذاکراتی که از سوی آمریکا مطرح می‌شود، لزوماً به معنای تمایل واقعی به توافق نیست. این مذاکرات می‌تواند کارکردهای تاکتیکی داشته باشد، مانند:

- کاهش موقت تنش در بازارهای انرژی
- مدیریت افکار عمومی
- و ایجاد زمان برای تکمیل آمادگی‌های نظامی

افزایش حضور نظامی آمریکا در منطقه، از جمله استقرار ناوهای جنگی و نیروهای اضافی، نشان‌دهنده این است که پیش‌برد گزینه نظامی همچنان به‌طور جدی مطرح است.

از جایی، ایالات متحده آمریکا نسبت به تنش‌ها و «نمایش‌های قدرت نظامی» که از سوی ایران علیه برخی کشورهای منطقه خلیج صورت می‌گیرد، بی‌تفاوت یا ناخشنود مطلق نیست. در واقع، این وضعیت می‌تواند برای آمریکا یک کارکرد راهبردی نیز داشته باشد؛ زیرا در فضای پس از هرگونه توافق یا کاهش تنش، کشورهای منطقه به این نتیجه می‌رسند که نیاز به تقویت توان دفاعی و نظامی خود دارند تا در برابر تکرار چنین تهدیدهایی آمادگی بیشتری داشته باشند. افزایش تنش‌ها معمولاً به رشد بازار فروش تسلیحات برای آمریکا منجر می‌شود. این امر نفع اقتصادی قابل توجهی برای واشنگتن ایجاد می‌کند، بلکه وابستگی امنیتی کشورهای منطقه به ایالات متحده را نیز تقویت می‌نماید. در همین حال، توازن نظامی منطقه نیز به‌گونه‌ای مدیریت می‌شود که برتری کیفی و راهبردی اسرائیل همچنان حفظ گردد.

4 - کشورهای عربی خلیج: میان ترس از بی‌ثباتی و نیاز به امنیت

کشورهای عربی خلیج، به‌ویژه عربستان سعودی، امارات متحده عربی و قطر، در سال‌های اخیر تمرکز گسترده‌ای بر توسعه اقتصادی داشته‌اند. پروژه‌های عظیم این کشورها، نیازمند محیطی باثبات و امن است.

تحولات اخیر این معادله را به چالش کشیده است. افزایش ناامنی، تهدیدات منطقه‌ای و به‌ویژه خطراتی که متوجه مسیرهای حیاتی مانند تنگه هرمز است، باعث شده که این کشورها احساس ناامنی بیشتری کنند.

تنگه هرمز یکی از مهم‌ترین شریان‌های انرژی جهان است. هرگونه اختلال در این مسیر، تأثیر مستقیم بر اقتصاد جهانی دارد. ناامن شدن این تنگه—حتی در سطح محدود—نشان‌دهنده ورود بحران به مرحله‌ای بسیار خطرناک است.

در چنین شرایطی، این کشورها دیگر به راه‌حل‌های صرفاً دیپلماتیک اعتماد کامل ندارند. آن‌ها به دنبال تضمین‌های امنیتی قوی‌تر هستند و ممکن است همکاری‌های نظامی خود را با آمریکا افزایش دهند. با این حال، این کشورها همچنان از یک جنگ گسترده و کنترل‌نشده هراس دارند. بنابراین، سیاست آن‌ها ترکیبی از احتیاط و نگرانی است: از یک سو تلاش برای افزایش امنیت، و از سوی دیگر پرهیز از گسترش کامل جنگ.

5 - شکاف عمیق در مواضع و بن‌بست مذاکرات

د پانو شمیره: له 2 تر 3

یکی از مهم‌ترین دلایل ناکامی مذاکرات، از دیدگاه من، شکاف عمیق میان خواسته‌های طرفین است. ایالات متحده و متحدانش خواهان محدودیت‌های گسترده ایران در حوزه‌های هسته‌ای، موشکی و منطقه‌ای هستند، در حالی که پذیرش چنین شرایطی برای ایران بسیار دشوار است.

این شکاف باعث می‌شود که حتی در صورت آغاز مذاکرات، رسیدن به یک توافق جامع بسیار بعید باشد. در چنین شرایطی، مذاکرات بیشتر به یک ابزار تاکتیکی تبدیل می‌شود تا یک مسیر واقعی برای حل بحران.

جمع‌بندی نهایی

مجموعه‌ای از عوامل ساختاری، سیاسی و میدانی در کنار هم قرار گرفته‌اند که باعث می‌شود، احتمال موفقیت مذاکرات در شرایط کنونی بسیار پایین باشد و در مقابل، روند تحولات به سمت تشدید و تعمیق درگیری‌ها حرکت کند. این عوامل در چند سطح قابل توضیح‌اند:

نخست، اسرائیل با توجه به برداشت امنیتی خود و استفاده از یک فرصت سیاسی و راهبردی، در پی آن است که توانایی‌های نظامی و منطقه‌ای ایران را به‌طور جدی تضعیف کند و از شکل‌گیری تهدیدهای آینده جلوگیری نماید. اسرائیل عملاً آمده است که این مسیر را تا آخر به پیش برود. این نگاه، ذاتاً با منطق مصالحه‌پایدار در تضاد قرار می‌گیرد.

دوم، ایالات متحده آمریکا در تلاش است تا هم‌زمان با مدیریت بحران منطقه‌ای، اعتبار بازدارندگی خود را در سطح جهانی حفظ کند. در شرایط رقابت راهبردی با چین و روسیه، هرگونه توافقی که به‌عنوان عقب‌نشینی تعبیر شود، می‌تواند پیامدهای فراتر از خاورمیانه داشته باشد و بر معادلات جهانی اثر بگذارد.

سوم، کشورهای عربی خلیج فارس، به‌ویژه عربستان سعودی، امارات متحده عربی و قطر، با نگرانی‌های جدی امنیتی و در عین حال ملاحظات اقتصادی روبه‌رو هستند. از یک‌سو به دنبال ثبات برای ادامه پروژه‌های کلان اقتصادی خود هستند و از سوی دیگر، افزایش تهدیدات منطقه‌ای آن‌ها را به سمت تقویت تضمین‌های امنیتی و همکاری‌های نظامی سوق می‌دهد.

چهارم، شکاف عمیق در مواضع طرف‌ها در مورد موضوعات کلیدی مانند برنامه هسته‌ای، توان موشکی و نقش منطقه‌ای، فضای مذاکرات را به‌شدت محدود کرده و امکان رسیدن به یک توافق جامع و پایدار را دشوار ساخته است.

در کنار این عوامل سیاسی و راهبردی، واقعیت‌های میدانی—از جمله تداوم درگیری‌ها، افزایش حملات، و گسترش حضور و تحرکات نظامی در منطقه—نشان می‌دهد که خاورمیانه عملاً وارد یک مرحله شده است که برگشت به آن از مسیر دیپلماتیک بسیار دشوار است.

بنابراین، از دیدگاه من، در شرایط فعلی مذاکرات نمی‌تواند به یک نتیجه پایدار و بلندمدت منجر شود. در روزها و هفته‌های آینده، به احتمال زیاد شاهد تشدید این درگیری‌ها خواهیم بود، مگر آن‌که تغییرات اساسی و بنیادین در محاسبات ستراتیژیک بازیگران اصلی به وجود آید.